



یادی از بانوی شهید حافظه سلیمان شاهی که مرداد سال ۶۶ به شهادت رسید و پیکرش مفقود ماند

سفری بی بازگشت به سرزمین وحی

این سفر باز خواهد گشت؛ «مادر لباس های احرام خود را آماده می کرد و دائم به من سفارش می کرد که به عنوان دختر بزرگ خانواده، حواسم جمع باشد که مجلس ترخیمش آبرومند برگزار شود. من اصلا باور نمی کردم که کسی بروی حج و برنگردد؛ برای همین حرف هایش را گوش نمی دادم، هر چند که پای پله های هواپیما، موقع خدا حافظی، وقتی برای بار آخر حرف هایش را تکرار کرد، دلشوره گرفتم که نکند درست بگوید.»

● ○ خاطره تلخ هر مرداد

او ادامه می دهد: مادر من به اطرافیان گفته بود که از این دنیا می رود و مثل حضرت زهرا (س)، قبرش گنم و بی نشان می شود. همین جور هم شد. بعد از اعلام حمله به حجاج در نهم مرداد سال ۶۶، برادرهایم به عربستان رفتند و هر چه پیگیر شدند تا ببینند پیکر خونین مادر من را در کدام قبرستان دفن کرده اند، هیچ کس جواب درستی به آن ها نداد.

بانوی ایثارگر محله رده از مادری که در هنگام شهادت، ۵۳ سال داشت، یک دنیا مهربانی و صبوری را به یاد دارد و دل تنگی ای که هر سال، با فرار سیدن مرداد، بیشتر می شود؛ با چاشنی کینه ای عمیق از عاملان این جنایت که هم زمان با آغاز جنگ تحمیلی سوم علیه کشورمان، روی تازه ای از سیرت سیاه آن ها، عیان شده است. بر اساس مصوبه شورای شهر مشهد در دوره پنجم، معبر ابودر ۲ در محله فجر به نام این شهید و الامقام مزین شده است.

بعد، مادر من به آرزویش رسید و برادر من، مجید را تقدیم انقلاب اسلامی کرد. یاد من است وقتی خبر شهادت مجید را آوردند، مادر من قرص و محکم گفت: شش تا پسر دیگر من هم فدای اسلام.»

● ○ وصیت پای پله های هواپیما

آن طور که بانو مهدویان دلاوری تعریف می کند، مرداد سال ۶۵، با شهادت برادر دیگرش، حسین مهدویان دلاوری، افتخار مادر شهید بودن برای دومین بار نصیب مادرش شده است و او، این بار هم زیر بار این غم سنگین، خم به ابروی اعتقادش نیاورد. او در سال ۶۶، به همراه دیگر مشتاقان سفر حج که جمعیت در خورتوجهی از آن ها را والدین شهدای جنگ تحمیلی تشکیل می دادند، عازم این سفر معنوی می شود اما رفتار و صحبت های او، شبیه کسی نبود که از

فرزانه شهامت از مادر و مهربانی های ناتمامش، یک تصویر در ذهن دختر باقی مانده است؛ عکسی که در آن، گردی صورت مادر، با چادر و مقنعه سپید، در برگرفته شده بود و ردی از خون که از شقیقه اش جوشیده و روی صورتش جاری شده بود. مادر، خود گفته بود که رفتنش به این سفر، بی بازگشت خواهد بود اما نرگس مهدویان دلاوری، هرگز باور نکرده بود که سرزمین وحی در ایام حج به قتلگاه مادرش، حافظه سلیمان شاهی، تبدیل شود.

مرداد هر سال که می رسد، داغ مادر شهید برای بانوی ایثارگر محله رده، تازه می شود؛ مادری که حتی قبری ندارد تا بازماندگان، دمی در کنارش بنشینند و برای او مویه کنند.

● ○ از شهادت محمد تا مجید

قبر دارد در بهشت رضا (ع)، اما گریستن بر مزاری که می دانی خالی است، قلب داغ دار را آرام نمی کند که هیچ، آتش می کشد بر ته مانده آرامشی که با هزار زحمت، جمع کرده ای. حال و روز نرگس خانم در سال های فراق مادر، از این قرار است. او که هشتمین دهه از زندگی پر فراز و نشیب خود را سپری می کند، از مادرش می گوید که مادر نبود فقط، بلکه تکیه گاهی امن در طوفان آزمایش های بی امان روزگار به شمار می رفت؛ «وقتی پسر من محمد بیده نژاد، سال ۶۲ در ایلام شهید شد، مادر من به حال من افسوس می خورد و می گفت: خوش به حالت که مادر شهید شدی. من هفت تا پسر را فرستادم جبهه ولی هنوز لایق نیستم که مادر شهید بشوم. پاییز یک سال



درباره دوره ای چهارساله که باید ها و نبایدهای زندگی خانوادگی، موضوع آن است

کلاس درس زندگی در مهرگان

شود؛ نکاتی به ظاهر جزئی که رعایت آن، ماندگاری عشق را تضمین می کند.

● ○ به برکت محرم

ما جز از محرم چهار سال پیش شروع شد؛ وقتی حجت الاسلام رضایی به عنوان سخنران عزاداری های دهه اول به مسجد مصلاي آسمان دعوت شد. این دعوت برای او، آغاز رسالتی تازه بود. درست همان حس مسئولیتی که پیش تر، او را از کاسبی در بازار و موقعیتش در مقطع کارشناسی ارشد برنامه نویسی، جدا کرد و به وادی پر رمز و راز طلبگی کشانید. این طلبه سی و هشت ساله می گوید: متوجه نیازهای شدید فرهنگی در محله مهرگان شدم و تصمیم گرفتم نکاتی را که از روان شناسی خانواده در دوره های آستان قدس رضوی یاد گرفته ام، با مردم به اشتراک بگذارم؛ بدون چشمداشت مادی. دوره های بلندمدتی که از پنج سال پیش، شرکت در آن را شروع کردم، هنوز هم ادامه دارد و من، همچنان مشغول یاد گرفتن هستم.

حسن انتخاب سرفصل های کلاس مهارت های خانواده و متناسب بودن آن با نیازهای شرکت کنندگان، نکته ای است که بانوان محله به آن اشاره دارند. چگونگی گزینش موضوعات کلاس را که از حاج آقا رضایی می پرسیم، به نیازسنجی غیر مستقیم از شرکت کنندگان کلاس اشاره می کند و چالش هایی که خود را در مشاوره های گروهی و فردی، حین و پس از کلاس، نشان می دهد. فراوانی سؤالات بارها باعث شده است که مدت زمان

فرزانه شهامت بیست نفری می شوند، بانوانی که ساعت ۹ صبح به مصلاي آسمان در محله مهرگان آمده اند، به شوق بیشتر دانستن و بهتر رفتار کردن با خود و دیگران. آن ها از لذت حضور در این جمع و شنیدن نکته های روان شناسی حجت الاسلام والمسلمین مهدی رضایی به عنوان مربی دوره، گفتنی های بسیاری دارند. همچنین از گره هایی در روابط خانوادگی شان که با عمل به این توصیه ها، باز شده است؛ گره هایی که هر یک، کافی بوده اند برای تلخ کردن شیرینی با هم بودن هایشان.

● ○ پیش از یک کلاس ساده

امروز هم مدرس دوره، با وجود فاصله طولانی محل سکونتش از قاسم آباد تا مهرگان، خود را به موقع به کلاس رسانده و آماده است برای تدریس و پاسخ دادن به سؤالاتی که در ذهن بانوان مهرگان شکل می گیرد. تا حاج آقا رضایی، نکاتش را جمع و جور کند و عناوین کلاس امروز را روی تخته بنویسد، فرصتی برای گپ و گفت بانوان محله مهرگان فراهم می شود. برخی همسایه اند و به واسطه همین همسایگی، پایشان به کلاس باز شده است و برخی به دلیل عمر بلند و پیوستگی دوره که سه سالگی را پر کرده است با هم آشنا شده اند.

آن طور که می گویند، سرفصل هایی مثل معیارهای ازدواج و تربیت جنسی کودکان و نوجوانان به طور کامل تمام شده است. امروز بناسات ادامه بحث روابط زن و شوهر و ریزه کاری های آن بیان



کلاس از سقف ۱۵۰ دقیقه عبور کند؛ بدون آنکه اثری از خستگی در چهره دانش پذیران و مربی، دیده شود.

● ○ نقطه عطف زندگی

از نادرست بودن برخی رفتارهای گذشته اش می گوید و تغییرات مثبتی که در سه سال حضور در دوره های حجت الاسلام رضایی داشته است. صفورا صادقی، بانویی سی و شش ساله، دارای تحصیلات دانشگاهی است که عمر سکونتش در مهرگان به پنج سال می رسد. او می گوید: وقتی با همسر و فرزندانم از چهارراه برق به مهرگان، نقل مکان کردیم، از بستگانم دور افتادم. احساس تنهایی باعث شد به مسجد آسمان بیایم تا ببینم چه برنامه هایی دارد. آن زمان من با حجاب آشنا نبودم و پوشش کاملی نداشتم، رفتارم با خودم و اطرافیانم درست نبود و اصطلاحاً داشتیم. دوره های حاج آقا و پاسخ صبورانه ایشان به سؤالاتم، نقطه عطف زندگی من بود.

او ادامه می دهد: حال خوبم را به همسایه هایم منتقل کرده ام و آن ها را هم به کلاس آورده ام. کاش با گزارش شما، سایر اهالی مهرگان هم خبردار شوند و از این فرصت استفاده کنند.